

معرفت و هدایت، فعل خدا است: آیات و روایات

محمد بیابانی اسکویی*

چکیده: درباره‌ی منشأ معرفت خدا و هدایت الهی، دو دیدگاه وجود دارد: بر اساس یک دیدگاه، معرفت خدا، اکتساب بندگان است و بر اساس دیدگاه دوم، معرفت خدا، فعل الله و موهبت الهی است، که به فضل خود، بدون الزام، به بندگان مرحمت می‌کند. در برابر این عطای الهی، وظیفه‌ی بندگان، قبول و تصدیق و تسلیم است. آن‌گاه خداوند، به بندگان که این وظیفه را ادا کنند، ثواب و پاداش می‌بخشد. نویسنده، در این گفتار، می‌کوشد تا نشان دهد که آیات و روایات باب معرفت الله، در صدد بیان این نکته‌اند. در این جهت، نویسنده، پس از بیان ۸ آیه و ۱۶ حدیث، ده نکته به عنوان نتیجه و بحثی در زمینه‌ی هدایت و معرفت اولی و ثانوی آورده است. پس از آن، یک آیه و ۱۵ حدیث در اثبات دیدگاه مخالف می‌آورد. ابتداءً، این مجموعه را مطابق با نظر خود توضیح می‌دهد، سپس وجوه جمع میان دو گروه روایات را بیان می‌دارد. این مقاله را می‌توان مکمل سلسله مقالات نویسنده درباره‌ی معرفت خدا (شماره‌ی ۷ تا ۱۰ فصل نامه‌ی سفینه) دانست.

کلید واژه‌ها: معرفت خدا، آیات / معرفت خدا، احادیث / توحید / شیعه امامیه، عقاید.



در بررسی روایات معرفه الله بالله براساس آیات و روایات و اقوال صاحب نظران روشن می شود که راه انحصاری معرفت خداوند سبحان، خود اوست و اگر او خودش را به بندگان نشناساند، هیچ بنده ای به هیچ وجه معرفتی از او نمی یابد. هم چنین روشن می شود که هر آنچه به خودی خود توسط قوای ادراکی انسان شناخته شوند، خدا نیست. ^۱ در این گفتار، به بررسی آیات و روایاتی می پردازیم که دلالت دارند معرفت خداوند سبحان فعل اوست، نه فعل اختیاری بندگان. در نتیجه تکلیفی هم از سوی خدای سبحان به آن نشده اند. به تعبیر دیگر، بر عهده ای خود اوست که معرفت خویش را به آن ها عطا کند. وظیفه بندگان در قبال تعریف او، تسلیم، اقرار، اذعان و تصدیق قلبی و زبانی است. این مطلب در برخی روایات به معرفت تعبیر شده است و بندگان به این امر - که فعل اختیاری آن ها است - مکلف گردیده اند.

برای این بررسی، ابتدا بر اساس آیات قرآن و روایات معصومین علیهم السلام به اثبات مدّعی خود می پردازیم. سپس روایاتی که ظاهر آن ها با این نکته تعارض دارد، بررسی می شود و وجه جمع میان این دو گروه روایات، بیان می گردد. ^۲

۱. در آیات قرآن

۱-۱. هدایت به عهده خداست

﴿إِنَّ عَلَيْنَا لَلْهُدَىٰ﴾ ^۳

﴿هدایت منحصرأً به عهده ما است.﴾

﴿إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ ^۴

﴿تو کسی را که دوست می داری، نمی توانی هدایت کنی. بلکه خدا است که هر کسی را که بخواهد، راه می نماید.﴾

﴿لَيْسَ عَلَيْكَ هُدَاهُمْ وَلَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ﴾ ^۵

۱. بنگرید به: سلسله مقالات مروری بر احادیث معرفت خدا، در فصل نامه ی سفینه شماره ۷ تا

۲. بررسی آرای عالمان در این زمینه به گفتاری دیگر موکول می شود.

۳. اللیل / ۱۲.

۴. قصص / ۵۶.

۵. البقره / ۲۷۳.

﴿هدایت آن‌ها به عهده تو نیست بلکه خداست که هر کس را بخواهد هدایت می‌کند﴾.

﴿مَنْ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ لَهُ نُورًا فَا لَهُ مِنْ نُورٍ﴾^۱

﴿آن را که خدا برایش نوری قرار نداده، هیچ نوری برای او نیست﴾.

البته متعلق هدایت در آیات شریفه ذکر نشده و هدایت به طور مطلق بر عهده‌ی خدا قرار داده شده است. ولی روشن است که منظور از هدایت مذکور، هدایتی است که وظیفه و تکلیف و حکمی به دنبال داشته باشد. بدیهی است که در رأس چنین هدایتی، معرفت خداوند سبحان قرار دارد و به نظر نمی‌رسد که بدون معرفت او هیچ عبودیت و تعبد و تکلیفی مولوی در کار بوده باشد.

با حصول معرفت خداوند سبحان است که عقل به وجوب شکر و قدردانی از او و اطاعت و تسلیم در برابر او حکم می‌کند و استکبار و عصیان و سرکشی در مقابل فرامین او را نادرست می‌داند. پس تا وقتی معرفت او تحقق نیابد، هیچ بنده‌ای در برابر او بندگی نخواهد کرد. در این صورت، نه عصیان و سرکشی معنا دارد، نه طاعت و بندگی. با تحقق معرفت خداوند و توجه به مقام شامخ اوست که مولویت، عبودیت، اطاعت، تسلیم و تصدیق از یک سو، و استکبار، عصیان، سرکشی، انکار از سوی دیگر - و به طور کلی ایمان و کفر- معنا می‌یابد و حقوق اشخاص نسبت به هم آشکار می‌شود؛ زیرا وقتی مولای حقیقی شناخته شد، مقربان به او در بندگی و ایمان و تقوا بر دیگران تقدم و اولویت می‌یابند و استکبار در مقابل آنان نیز استکبار در برابر خداوند به شمار می‌آید.



از سویی معرفت خداوند سبحان و رسیدن به او، جز از ناحیه‌ی او برای احدی امکان‌پذیر نیست. هیچ‌یک از قوای ادراکی بشر- چنان‌که خواهد آمد- توان رسیدن به خدای واقعی و حقیقی را ندارند. حتی پیامبران و اولیای الهی- و در رأس آن‌ها پیامبر گرامی اسلام ﷺ و اوصیای بزرگوار ایشان علیهم‌السلام- از رساندن بندگان به خالق خویش، بدون معرفی او عاجز و ناتوان‌اند. پس خداوند سبحان در آیات شریفه به وضوح بیان می‌کند که معرفت او و هدایت به سوی او بر عهده‌ی خود

اوست و او خود باید خود را به بندگانش بشناساند. برای بندگان به هیچ وجه امکان معرفت او نیست و موظف به تحصیل معرفت او نیستند و به عهده‌ی آنان نیست که در صدد رسیدن به معرفت برآیند. روشن است که تکلیف به معرفت، متفرع بر امکان معرفت است و تا وقتی بنده امکان معرفت او را نداشته باشد، در صدد معرفت او برآمدن معنا ندارد. الفاظی از قبیل «او»، «خدا» و نظایر آنها، وقتی معنا دارند که معرفت برای انسان حاصل شده باشد و انسان بداند که لفظ «او» نشانه کیست و واژه‌ی «خدا» در قبال کدامین موجودی وضع شده است. ولی اگر از این دو اطلاعی نداشته باشد، گفتن این الفاظ برای او بی معنا خواهد بود.

پیامبران، فرستاده‌ی خدایند و حتماً به معرفت خداوند سبحان در مراتب عالی هم رسیده‌اند. ولی آنان نیز، از هدایت خلق به سوی او و ایجاد معرفت نسبت به او- بدون معرفتی خدا توسط خودش- عاجز و ناتوان معرفتی شده‌اند. این نکته نشان می‌دهد که معرفت خداوند سبحان و هدایت به سوی او، تنها توسط خود او صورت می‌گیرد و از هیچ‌کس- حتی پیامبران- چنین کاری بر نمی‌آید.

از این رو، آیات مورد بحث با روایات معرفه‌الله بالله- که طریق معرفت خداوند سبحان را منحصر در تعریف خود او می‌داند- هماهنگی کامل دارد و تأکیدی است بر آن که هیچ معرفت و هدایتی جز از طریق معرفت خدا و هدایت به سوی او نخواهد بود.

پس معرفت خداوند سبحان فقط فعل اوست. هیچ‌کس نمی‌تواند معرفتی از خداوند سبحان برای بشر ایجاد کند، نه پیامبران و هادیان الهی، نه عقل و خرد انسانی. البته آنان در رسیدن بندگان به این معرفت که فعل پروردگار است نقش مهم دارند و وجود آنها با عدم آنها بر اساس سنت الهی در حصول این امر مساوی نیست. انسان، معرفت خداوند سبحان را به عقل درمی‌یابد. یعنی خداوند، عقل را به انسان می‌بخشد، خود را به انسان عاقل می‌شناساند و آنگاه، انسان عاقل با دریافت معرفت او، مؤمن یا کافر می‌شود. انسان عاقل در این دنیا طبق سنت الهی با تذکرات و تعالیم انبیاء به معرفت خداوند سبحان نایل می‌شود، معرفتی که بیداری انسان را در پی دارد و او را موظف به تکالیف الهی می‌کند. کسانی که از تعالیم انبیاء

و تذکرات آنان دور باشند، به معرفت خداوند سبحان دست نمی‌یابند، زیرا فطرت آنان اثاره نمی‌شود یعنی روشن و آشکار نمی‌شود و نسبت به خداوند سبحان در غفلت و فراموشی خواهند بود. به همین جهت چنین اشخاصی نه هدایت دارند، نه کافرند، نه مشرک و نه مؤمن. بلکه به صریح روایات، این اشخاص «ضلال» یعنی «گم‌گشتگان» اند.^۱

۱-۲. تکلیف انسان به معرفت خدا صحیح نیست

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا^۲

لَا نُكَلِّفُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا^۳

لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا^۴

توانایی بر انجام تکالیف، از شروط عام همه تکالیف است. تکلیف انسان بر امری که قدرت به آن را ندارد، امری قبیح است که از هیچ عاقل حکیمی سر نمی‌زند. معرفت و هدایت فعل انحصاری حق متعال است که برای هیچ کس، راهی به آن قرار نداده است و همه قوای ادراکی انسان، از رسیدن به آن عاجز و ناتوانند، پس تکلیف انسان به معرفت خداوند سبحان تکلیف به غیر مقدور خواهد بود. یکی از مصادیق روشن و آشکار آیات مزبور، معرفت خدای سبحان است. البته آیات شریفه به تنهایی، دلالت ندارد بر این که معرفت، فعل الله است. ولی روایتی که در تفسیر یکی از آیات شریفه نقل گردیده و در سطور بعدی خواهد آمد، نشان می‌دهد که آیات به معرفت الله تعالی هم ناظر است.



۲. در روایات

۱-۲. عبد الأعلى می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدم:

أَصْلَحَكَ اللَّهُ! هَلْ جُعِلَ فِي النَّاسِ أَدَاةٌ يَتَأَلَوْنَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: فَقَالَ: «لا.»

۱. جایگاه بیان تفصیلی این مطلب، بحث معرفت فطری است.

۳. انعام / ۱۵۲.

۲. بقره / ۲۸۶.

۴. طلاق / ۷.

قُلْتُ: فَهَلْ كُفِّرُوا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: «لَا. عَلَى اللَّهِ الْبَيَانُ. لَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا وُسْعَهَا وَلَا يُكَلِّفُ اللَّهُ نَفْسًا إِلَّا مَا آتَاهَا.»^۱

خدا خیرت دهد! آیا در مردم ابزاری قرار داده شده که به وسیله‌ی آن، خدا را بشناسند؟

فرمود: «نه.»

پرسیدم: آیا آن‌ها را تکلیف به معرفت کرده است؟

پاسخ داد: «نه. تنها به عهده خداست که بیان کند. خدا هیچ کس را جز به اندازه توانش تکلیف نمی‌کند و خدا هیچ کس را جز به آنچه به او داده تکلیف نمی‌کند.»

۲-۲. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«لَمْ يُكَلِّفِ اللَّهُ الْعِبَادَ الْمَعْرِفَةَ وَ لَمْ يَجْعَلْ لَهُمُ إِلَيْهَا سَبِيلًا.»^۲

«خداوند، بندگان را بر معرفت تکلیف نکرده است و راهی برای آن‌ها قرار نداده که به آن برسند.»

در این دو حدیث، تکلیف به معرفت به طور مطلق نفی شده است. در حدیث دوم تصریح شده که خداوند سبحان، راهی به سوی معرفت برای بندگانش قرار نداده است. بر اساس این حدیث، معرفت، از آثار و لوازم هیچ چیزی نیست و هیچ کس نمی‌تواند مدعی وجود راهی باشد که سیر آن راه، صد در صد به معرفت بینجامد. بلکه همه راه‌ها - جز مشیت الهی - به سوی معرفت بسته است. در روایت اول می‌فرماید که خداوند، نه تنها راهی برای معرفت خود قرار نداده است، بلکه هیچ ابزار و نیرویی هم به انسان نداده که به کمک آن قوه، بتواند به معرفت برسد. همه قوا و آلاتی که خداوند سبحان در اختیار انسان‌ها قرار داده است، از رساندن او به معرفت عاجز و ناتوانند. پس بر اوست که بیان کند و بشناساند تاراه برای تکالیف باز گردد و تا مادامی که معرفی از سوی او صورت نگیرد، راه برای تکلیف احدی هموار نخواهد شد.

پس معنای مورد نظر از معرفت، امری عام نیست که هر معرفتی را در بر گیرد، بلکه معرفتی است که منشأ تکلیف گردد و معلوم است که در رأس آن‌ها

۱. کافی ۱ / ۱۶۳؛ توحید / ۴۱۴؛ المحاسن ۱ / ۲۷۶؛ بحار الانوار ۵ / ۳۰۲.

۲. المحاسن ۱ / ۱۹۸؛ بحار الانوار ۵ / ۲۲۲.

معرفت خدا قرار دارد.

۲-۳. امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ أَمْرَ اللَّهِ كُلَّهُ عَجِيبٌ إِلَّا أَنَّهُ قَدْ اِحْتَجَّ عَلَيْكُمْ بِمَا قَدْ عَرَفْتُمْ مِنْ نَفْسِهِ.»^۱

تمام امر خداوند متعال عجیب است، جز این که او بر شما احتجاج می کند بدان چه از نفس خویش به شما شناسانده است.

این حدیث به سند دیگری در محاسن به این صورت نقل شده است:

«إِنَّمَا اِحْتَجَّ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَفَهُمْ.»^۲

۲-۴. حمزة بن طیار می گوید: امام صادق علیه السلام به من فرمود: بنویس. آن گاه املا

کرد:

«إِنَّ مِنْ قَوْلِنَا إِنَّ اللَّهَ يَحْتَجُّ عَلَى الْعِبَادِ بِمَا آتَاهُمْ وَعَرَفَهُمْ.»

«به راستی از گفتار ما این است که خداوند بر بندگانش احتجاج می کند بدان چه به آنها داده و شناسانده است.»

احادیث مذکور بر این حقیقت تأکید می کنند که معرفت خداوند سبحان فعل خود اوست. ابتدا او باید نفس خویش را به بندگانش بشناساند، آن گاه بر آنها احتجاج کند و تا مادامی که از ناحیه او معرفی صورت نگرفته باشد، حجت بر خلق تمام نخواهد شد. در جای خود بیان می شود که این معرفت، از سوی خداوند سبحان، در عوالم پیشین ابتداءً صورت گرفته است. در آن عوالم، او نفس خویش را به بندگانش شناسانده، از آنها بر این معرفی عهد و پیمان گرفته و حقیقت این معرفت را در وجود آنها قرار داده است. خداوند، با این معرفی حجت را بر خلق تمام کرده، ولی به عمد، پیش از آمدن به دنیا آن معرفت و عهد و پیمان را از یاد آنها برده است. حال برای این که در این دنیا دوباره بر آنها اتمام حجت کند، آن معرفت را باید در یاد آنها زنده سازد و آنان را متوجه خود کند. در این دنیا هم این کار را توسط پیامبران و اوصیا و تداوم تعالیم آنها همواره عملی می کند، به گونه ای که اگر تعالیم و تذکرات پیامبران به کسی نرسد، حجت بر او تمام نشده است. در

بخش‌های بعدی در این باره به تفصیل بحث خواهیم کرد، و در این جا به جمله‌ی حضرت رضی‌الله‌عنه بسنده می‌شود که:

«بِالْفِطْرَةِ تَثْبُتُ حُجَّتُهُ»^۱

«حجت الهی به واسطه معرفت فطری تثبیت شده است.»

۲-۵. عبدالرحیم قصیر پیش روی عبدالملک بن اعین نامه‌ای به امام صادق علیه السلام نوشت و از اختلاف مردم در چند مورد سخن گفت، از جمله این که آیا معرفت و جحود، فعل خداست یا نه؟ حضرتش در جواب او نوشت:

«سَأَلْتَّ عَنِ الْمَعْرِفَةِ مَا هِيَ؟ فَأَعْلَمَ رَجَمَكَ اللَّهُ أَنَّ الْمَعْرِفَةَ مِنْ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الْقَلْبِ مَخْلُوقَةٌ، وَالْجُحُودُ صُنْعُ اللَّهِ فِي الْقَلْبِ مَخْلُوقٌ، وَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهِمَا مِنْ صُنْعٍ. وَ لَهُمْ فِيهِمَا الْإِخْتِيَارُ مِنَ الْإِكْتِسَابِ: فَبِشَهْوَتِهِمُ الْإِيمَانَ اخْتَارُوا الْمَعْرِفَةَ، فَكَانُوا بِذَلِكَ مُؤْمِنِينَ عَارِفِينَ. وَ بِشَهْوَتِهِمُ الْكُفْرَ اخْتَارُوا الْجُحُودَ، فَكَانُوا بِذَلِكَ كَافِرِينَ جَاهِلِينَ ضَالِّينَ. وَ ذَلِكَ بِتَوْفِيقِ اللَّهِ لَهُمْ وَ خِذْلَانٍ مِنْ خِذْلِهِ اللَّهُ، فَبِالْإِخْتِيَارِ وَالْإِكْتِسَابِ عَاقِبَتُهُمُ اللَّهُ وَ أَثَابُهُمْ»^۲

«بدان- خدای رحمت کند- که معرفت از کارهای الهی است که در قلب انسان خلق شده است و جحود هم کار خداست که در قلب خلق گردیده است و بندگان در آن دو مورد، هیچ نقشی ندارند. برای آنان است که به اختیار [یکی از آن دو را] کسب کنند. اگر میل به ایمان داشتند، معرفت را برمی‌گزینند و با انتخاب آن مؤمن و عارف می‌شوند. و اگر میل به کفر داشتند، جحود را برمی‌گزینند و در نتیجه کافر و منکر و گمراه می‌شوند. این دو امر، به توفیق و خذلان الهی در هر دو گروه صورت می‌گیرد. پس به اختیار و کسب، آنان را عقاب می‌کند و ثوابشان می‌دهد.»

به نظر می‌رسد معرفت و جحود در این روایت، متناسب باشد با راه خیر و شرّی که در تفسیر آیه‌ی ذیل وارد شده است:

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۳

۱. التوحید / ۳۵؛ عیون اخبار الرضی علیه السلام / ۱ / ۱۵۱؛ أمالی مفید / ۲۵۴؛ الاحتجاج / ۲ / ۳۶۱.

۲. التوحید / ۲۲۶؛ بحار الأنوار / ۵ / ۳۰. ۳. انسان / ۳.

﴿ ما او را به راه، هدایت کردیم، خواه شکرگزار باشد و خواه ناسپاس.﴾

خداوند سبحان، راه خیر و شر را به انسان نشان داد، معرفت به آن دورا در دل او پدید آورد، او را در اختیار آن دو آزاد گذاشت. در نتیجه او به اختیار، یکی از آن دورا برمی‌گزیند و ایمان و کفر، بستگی به اختیار او دارد. انسان اگر جحود یعنی راه شر را برگزیند، کافر می‌شود و اگر راه خیر را اختیار کند، مؤمن می‌گردد. نکته‌ی اساسی در این روایت آن است که معرفت نسبت به راه خدا و راه شیطان، از ناحیه خداوند سبحان به انسان داده می‌شود و اوست که این معرفت را در دل‌های بندگانش پدید می‌آورد. معلوم است که راه خدا بدون معرفت خدا معنا ندارد. پس روایت به ملازمه دلالت دارد که معرفت خدا نیز، به فعل خدا برای انسان حاصل شده است و خداوند متعال، پیش از معرفی راه خود، باید نفس خویش را به او بشناساند تا انسان راه خدا را بشناسد و با میل و رغبت به سوی او در راه او حرکت کند.

۲- ۶. سلیم بن قیس پرسش‌هایی از امیرالمؤمنین علیه السلام پرسید و پاسخ گرفت:

قُلْتُ: يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَا الْإِيمَانُ وَمَا الْإِسْلَامُ؟ قَالَ: «أَمَّا الْإِيمَانُ فَلَا إِقْرَارٌ بِالْمَعْرِفَةِ، وَالْإِسْلَامُ فَمَا أَقْرَرْتَ بِهِ وَالتَّسْلِيمُ وَالطَّاعَةُ لَهُمْ.» قُلْتُ: الْإِيمَانُ الْإِقْرَارُ بَعْدَ الْمَعْرِفَةِ بِهِ؟ قَالَ: «مَنْ عَرَفَهُ اللَّهُ نَفْسَهُ وَنَبِيَّهُ وَ إِمَامَهُ ثُمَّ أَقْرَرَ بِطَاعَتِهِ فَهُوَ مُؤْمِنٌ.» قُلْتُ: الْمَعْرِفَةُ مِنَ اللَّهِ وَالْإِقْرَارُ مِنَ الْعَبْدِ؟ قَالَ: «الْمَعْرِفَةُ مِنَ اللَّهِ دُعَاءٌ وَ حُجَّةٌ وَ مَبْتَأٌ وَ نِعْمَةٌ، وَالْإِقْرَارُ مِنَ اللَّهِ قَبُولُ الْعَبْدِ، يَمُنُّ عَلَى مَنْ يَشَاءُ، وَالْمَعْرِفَةُ صُنْعُ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْقَلْبِ وَالْإِقْرَارُ فِعَالُ الْقَلْبِ مِنَ اللَّهِ وَ عِصْمَتُهُ وَ رَحْمَتُهُ.»^۱

مؤمن و هدایت فعل خداست.



پرسیدم: ای امیر مؤمنان! ایمان و اسلام چیست؟
فرمود: «ایمان اقرار به معرفت است و اسلام، آن است که بدان اقرار کرده‌ای و تسلیم و اطاعت از آنان است.»
گفتم: ایمان، اقرار بعد از معرفت به شیء است؟

فرمود: «کسی که خدا خود را و پیامبرش و امامش را به او شناساند، سپس او به فرمانبری آنها اقرار کرد، او مؤمن است.»
گفتم: معرفت از خدا و اقرار از بنده است؟

فرمود: «معرفت از خدا دعوت و حجّت و منّت و نعمت است. و اقرار از خدا پذیرش بنده است که خداوند بر کسی که بخواهد تفضّل می‌کند. و معرفت فعل خداست در قلب. و اقرار فعل قلب است و عصمت و رحمت می‌باشد.»

در این حدیث، به صورت خیلی روشن و آشکار بیان شده که معرفت، فعل خداست و اقرار، فعل انسان که اقرار بنده و تسلیم او هم، به یاری و توفیق خدا انجام می‌شود.

۷-۲. سلیم بن قیس می‌گوید: شخصی از امیر مؤمنان علیه السلام پرسید:

يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ! مَا أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَأَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ كَافِرًا
وَأَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ ضَالًّا؟ قَالَ: «سَأَلْتَ فَاسْمِعِ الْجَوَابَ. أَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ
مُؤْمِنًا أَنْ يَعْرِفَهُ اللَّهُ نَفْسَهُ، فَيَقَرَّ لَهُ بِالرُّبُوبِيَّةِ وَالْوَحْدَانِيَّةِ؛ وَأَنْ يَعْرِفَهُ نَبِيَّهُ،
فَيَقَرَّ لَهُ بِالنُّبُوَّةِ وَبِالْبَلَاغَةِ؛ وَأَنْ يَعْرِفَهُ حُجَّتَهُ فِي أَرْضِهِ وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ،
فَيَقَرَّ لَهُ بِالطَّاعَةِ...»

وَأَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ كَافِرًا أَنْ يَتَدَيَّنَ بِشَيْءٍ، فَيَزْعُمَ أَنَّ اللَّهَ أَمْرَهُ بِهِ مَا نَهَى اللَّهُ
عَنْهُ، ثُمَّ يَنْصِبُهُ فَيَتَبَرَّأَ وَيَتَوَلَّى وَيَزْعُمُ أَنَّهُ يَعْبُدُ اللَّهَ الَّذِي أَمْرَهُ بِهِ.
وَأَذْنِي مَا يَكُونُ بِهِ ضَالًّا أَنْ لَا يَعْرِفَ حُجَّةَ اللَّهِ فِي أَرْضِهِ وَشَاهِدَهُ عَلَى خَلْقِهِ
الَّذِي أَمَرَ اللَّهُ بِطَاعَتِهِ وَفَرَضَ وِلَايَتَهُ.»^۱

ای امیر مؤمنان! پایین‌ترین درجه ایمان و پایین‌ترین درجه کفر و پایین‌ترین درجه ضلالت و گم بودن چیست؟

فرمود: «سؤال کردی پس جوابش را بشنو. پایین‌ترین درجه ایمان، آن است که خداوند خود را به انسان شناساند و او به ربوبیت و وحدانیت خدا اقرار کند، و خداوند پیامبرش را به او شناساند و او به نبوت و تبلیغ او گردن نهد، و حجّت خود بر روی زمین و شاهدش بر خلق را بر او شناساند و او به فرمانبری او اقرار آورد...»

۱. همان / ۶۱۵-۶۱۶؛ ر.ک: کافی / ۲ / ۴۱۴-۴۱۵.

و پایین‌ترین درجه کفر آن است که انسان به چیزی عقیده یابد و پندارد که خدا بدان امر کرده است، در حالی که خدا از آن نهی نموده باشد، سپس آن را دین خود بداند و بر اساس آن تبری و تولی کند و پندارد که خدا را در آن چه امر کرده، بندگی می‌کند.

و پایین‌ترین درجه‌ی گم بودن، آن است که انسان، حجّت خدا بر روی زمین و شاهد او بر خلقش را - که امر به فرمانبری از او کرده و ولایت وی را واجب ساخته است - نشناسد.»

در این حدیث شریف نیز تصریح امام علیه السلام را می‌بینیم که معرفت باید از ناحیه خدا به انسان برسد و بعد از معرفت، نخستین مرتبه‌ی ایمان که فعل بندگان است، اقرار به محتوای تعریف الهی و اعتراف به ربوبیت و توحید و نبوت و امامت است. همچنین می‌بینیم که مراد از عدم معرفت در بیان پایین‌ترین درجه گم بودن، آن است که معرفتی از سوی خدای تعالی به انسان نرسد. منظور از «لَا يَعْرِفُ حُجَّةَ اللَّهِ» قصور است، یعنی امکان معرفت برای او وجود نداشته و خداوند سبحان هم فعل خود را درباره او به فعلیت نرسانده و حجّت خویش را به او معرفی نکرده است. پس عدم اقرار در این جا به جهت نرسیدن تعریف خداست به او، و در حقیقت سالبه به انتفاء موضوع است.

۸-۲. ابی بصیر می‌گوید: از امام صادق علیه السلام پرسیدند:

أَهِيَ مُكْتَسَبَةٌ؟ فَقَالَ: «لَا.» فَقِيلَ لَهُ:

فَمِنْ صُنْعِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ مِنْ عَطَائِهِ هِيَ؟ قَالَ: «نَعَمْ وَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ وَ لَهُمْ اِكْتِسَابُ الْأَعْمَالِ»^۱

آیا معرفت کسبی است؟

امام علیه السلام پاسخ داد: «نه.»

به ایشان گفتند: آیا معرفت، کار خداوند متعال و از عطایای اوست؟

فرمود: «آری، بندگان در معرفت کاری ندارند و برای آن‌هاست کسب اعمال.»

این حدیث هم معرفت را به طور مطلق فعل خدا شمرده است. از سویی

برای کسب هر عملی معرفت لازم است. پس خداوند سبحان هر بنده‌ای را که بخواهد به عملی تکلیف کند، باید معرفت آن را به او ببخشد، وگرنه تکلیف به آن عمل صحیح نیست. هم‌چنین در صورت صدور آن عمل از بنده- اگر همراه با معرفت نباشد- نسبت آن عمل به او هم مشکل خواهد بود و کسب تحقق نمی‌یابد. بدیهی است که پیش از همه این‌ها معرفت خداوند سبحان قرار دارد و تا مادامی که معرفت او تحقق نیابد، تکلیف از ناحیه او بی‌معنا است.

۲- ۹. امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«سِتَّةُ أَشْيَاءَ لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ: الْمَعْرِفَةُ وَالْجَهْلُ وَالرِّضَا وَالْغَضَبُ وَالنُّومُ وَالْيَقِظَةُ»^۱

«شش چیز است که کار بندگان نیست: معرفت و جهل، رضایت و غضب، خواب و بیداری.»

۲- ۱۰. محمد بن حکیم می‌گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

«الْمَعْرِفَةُ مِنْ صُنْعٍ مَنْ هِيَ؟ قَالَ: «صُنْعُ اللَّهِ، لَيْسَ لِلْعِبَادِ فِيهَا صُنْعٌ»^۲

معرفت کار کیست؟

فرمود: «کار خداست و بندگان در معرفت کاره‌ای نیستند.»

در این دو حدیث، هر معرفتی اعم از معرفت خدا و خلق، همه به طور مطلق فعل خدا دانسته شده است. پس ما نباید هیچ شک و تردید داشته باشیم که همه معارف از ناحیه خدا به ما داده می‌شود، ولی آیا همه اموری که به نوعی مورد معرفت ما قرار می‌گیرند، در یک سطح هستند؟ و آیا همه معرفت‌ها را به یک صورت برای ما عطا می‌فرماید؟

روشن است که خداوند متعال برای برخی از معرفت‌ها، طرق، اسباب و آلاتی قرار داده است که انسان با استفاده از آن‌ها و با قرار گرفتن در طریق آن‌ها به آن معارف دست می‌یابد، یعنی خداوند سبحان معرفت آن امور را به انسان عطا می‌کند. ممکن است در این‌گونه امور بگوییم: نسبت فعل معرفت به خدا در این

۱. کافی ۱ / ۱۶۴؛ توحید / ۴۱۱؛ خصال / ۱ / ۳۲۵؛ بحار الأنوار / ۵ / ۲۲۱.

۲. کافی ۱ / ۱۶۳؛ توحید صدوق / ۴۱۰؛ المحاسن / ۱ / ۱۹۸؛ بحار الأنوار / ۵ / ۲۲۲.

امور، بدان جهت است که او اسباب و آلات آن فعل را برای ما فراهم کرده است، نه این که خود او آن فعل را در ما پدید می آورد. مثلاً خداوند سبحان برای معرفت امور حسّی، حواسی در اختیار ما گذاشته است که من، اگر از آن‌ها- با نور علمی که خدای تعالی به من داده است- استفاده کنم، نسبت بدان چه از طریق آن‌ها به من می رسد، عالم می شوم. البته خداوند متعال می تواند همین امر محسوس را بدون واسطه حسّ به من عطا کند، ولی به طور معمول کار خدای سبحان این است که انسان با نور علم که از خدا بگیرد، بتواند از طریق حواس خود، نسبت به امور حسّی معرفت یابد.

این امر که درباره امور محسوس به حواس پنجگانه ظاهری گفته شد، در مورد حواس باطنی و دیگر قوای ادراکی انسان نیز جاری است. بالاتر از همه این‌ها نور علم و عقل است، که ذاتشان عین کشف است. وقتی خدای سبحان این نور را به کسی عطا کند، به هر اندازه‌ای که بنده واجد آن می شود، در حقیقت واجد کشف است، یعنی واجد شدن آن، عین واجدیت علم و معرفت و شناخت است و از آن جاکه نور علم و عقل، عطای پروردگار متعال است، معرفت هم عطای پروردگار خواهد بود.

ولی باید توجه داشت که عطای نور علم و عقل به معنای عطای علم و معرفت به شیء خاص نیست و شناخت مضاف به شیء خاص، از ناحیه خود انسان با استفاده از عطای پروردگار صورت می گیرد. اما در مورد خدای سبحان و اوصاف و افعال او، قوای ادراکی بشر- حتی نور علم و عقل- از رسیدن به او عاجز و ناتوان اند، پس چاره‌ای نیست جز این که خداوند سبحان معرفت خویش را خود به بندگانش به نحو خاصّ عطا کند. پس، این نکته که معرفت در مورد خداوند سبحان و اوصاف و افعالش فعل خداست، با آن نکته که معرفت در امور دیگر فعل خداست، باید متفاوت باشد.

۲- ۱۱. صفوان می گوید: به عبد صالح^۱ عرض کردم:

هَلْ فِي النَّاسِ اسْتِطَاعَةٌ يَتَعَاطُونَ بِهَا الْمَعْرِفَةَ؟ قَالَ: «لَا، إِنَّمَا هُوَ تَطَوُّلٌ مِّنْ

۱. منظور، امام موسی بن جعفر علیهما السلام است. (پاورقی بحار الأنوار ۵ / ۲۲۳).

اللَّهِ. قُلْتُ: أَفَلَهُمْ عَلَى الْمَعْرِفَةِ ثَوَابٌ إِذَا كَانَ لَيْسَ فِيهِمْ مَا يَتَعَاظُونَهُ بِمَنْزِلَةِ الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ الَّذِي أُمِرُوا بِهِ فَفَعَلُوهُ؟ قَالَ: «لا، إِنَّمَا هُوَ تَطَوُّلٌ مِنَ اللَّهِ عَلَيْهِمْ وَتَطَوُّلٌ بِالثَّوَابِ.»^۱

آیا در بندگان استطاعتی هست که با آن معرفت یابند؟

فرمود: «نه، معرفت احسانی از سوی خدا است.»

پرسیدم: در صورتی که آنان استطاعت پیدا کردن معرفت را -هم چون رکوع و سجودی که بدان امر می‌شوند و انجامش می‌دهند- ندارند، آیا باز هم برای آنها ثوابی بر معرفت پیدا کردنشان هست؟

حضرتش پاسخ داد: «استحقاق ثواب را ندارند. بلکه معرفت، فضل و احسانی از سوی خدا است. ثواب به آن نیز، همان‌سان، فضل و احسان است.»

در این حدیث، سخن از ثواب برای معرفت است. معلوم است که منظور از آن، معرفت به معنای عام و مطلق مورد نظر نیست. بلکه منظور از آن معارفی است که برای آنها اقتضای تکلیف و ثواب وجود دارد. به طور قطع می‌توان گفت که معرفت خداوند سبحان در رأس چنین معارفی است. امام علیه السلام با نفی هرگونه استطاعت بر معرفت، استطاعت معرفت خدا را نسبت به خلق نفی می‌کند، پس معرفت خدا فعل اوست. در نتیجه عطای معرفت از سوی خداوند سبحان به بندگان، هیچ وجوب و لزومی برای او ندارد و فضل و احسانی است از سوی او. همین‌سان، اگر ثوابی هم در قبال معرفت به بندگان عطا می‌کند، باز هم فضل و احسانی است از او که بندگان هیچ‌گونه استحقاق ثواب برای آن ندارند.

۱۲-۲. معاویه بن حکم می‌گوید: از امام ابی الحسن الرضا علیه السلام پرسیدم:

لِلنَّاسِ فِي الْمَعْرِفَةِ صُنْعٌ؟ قَالَ: «لا.» قُلْتُ: هَلْ عَلَيْهِمْ ثَوَابٌ؟ قَالَ: «يُسْتَطْوَلُ عَلَيْهِمْ بِالثَّوَابِ كَمَا يُسْتَطْوَلُ عَلَيْهِمْ بِالْمَعْرِفَةِ.»^۲

مردم در ایجاد معرفت نقشی ندارند؟

فرمود: «خیر.»

پرسیدم: برای آنها بر معرفت ثواب هست؟

۱. المحاسن ۱ / ۲۸۱؛ بحار الأنوار ۵ / ۳۰۱.

۲. قرب الاسناد ۱ / ۱۵۱؛ بحار الأنوار ۵ / ۲۲۱.

پاسخ داد: «ثواب، فضل و احسان است، همان‌گونه که خود معرفت، فضل و احسان است.»

دلالت این حدیث بر مطلب، هم‌چون حدیث قبلی است.

۱۳-۲. امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

«لَيْسَ عَلَى النَّاسِ أَنْ يَعْلَمُوا حَتَّى يَكُونَ اللَّهُ هُوَ الْمَعْلَمَ لَهُمْ. فَإِذَا أَعْلَمَهُمْ، فَعَلَيْهِمْ أَنْ يَعْلَمُوا.»^۱

«بر مردم نیست که بدانند تا این‌که خداوند به آنان بیاموزد. آن‌گاه که خدا آنان را آموخت، بر آنان است که یادگیرند و بدانند.»

این حدیث شریف هم به روشنی معرفت را فعل خداوند شمرده و هرگونه تکلیفی را نسبت به معرفت، از عهده خلق نفی کرده است.

۱۴-۲. بزندی می‌گوید: به امام علیه السلام عرض کردم:

أَصْلَحَكَ اللَّهُ! إِنَّ قَوْمًا مِنْ أَصْحَابِنَا يَزْعُمُونَ أَنَّ الْمَعْرِفَةَ مَكْتَسَبَةٌ وَ أَنَّهُمْ إِذَا نَظَرُوا مِنْهُ وَجَهَ النَّظَرِ أَدْرَكُوا. فَأَنْكَرَ علیه السلام ذَلِكَ.^۲

خدا سلامت بدارت، گروهی از دوستان ما می‌پندارند که معرفت اکتسابی است و آنان اگر از طریق صحیح نظر کنند، درک می‌کنند. حضرت این مطلب را انکار کرد.

۳. نتیجه آیات و روایات یادشده

۳-۱. این گروه از آیات و روایات، مانند روایات «معرفة الله بالله»، هرگونه معرفتی را نسبت به خداوند از سوی غیر او، نفی می‌کند.

۳-۲. معرفت خدا فعل مستقیم خداوند سبحان است و بندگان برای رسیدن به آن هیچ‌گونه اسباب و قوه ادراکی ندارند.

۳-۳. هیچ‌کس استطاعت و توان رسیدن به معرفت خدا را بدون معرفی از ناحیه خود او ندارد.

۱. المحاسن ۱ / ۲۰۰؛ بحار الأنوار ۵ / ۲۲۲.

۲. بحار الأنوار ۵ / ۱۹۹؛ قرب الاسناد / ۱۵۶.

۳-۴. هیچ راهی برای رسیدن به معرفت الهی در خلق نهاده نشده است.
۳-۵. معرفت فعل خداست و بندگان هیچ گونه نقشی در پدید آمدن آن ندارند. اما خداوند سبحان در قبال آن، از فضل و احسان خویش به آنها ثواب عطا می‌کند.

۳-۶. دادن معرفت و رساندن بندگان به معرفت، فضل و احسانی است از ناحیه خدای سبحان که این کار برای او، نه لزوم و وجوبی دارد و نه استحقاقی برای بندگان.

۳-۷. هر بنده‌ای که از ناحیه خدا به امری تکلیف شود، باید توان انجام آن را داشته باشد. معرفت الله چون خارج از اختیار بشر است، پس هیچ‌کس تکلیفی به آن ندارد.

۳-۸. هر تکلیفی از ناحیه خداوند سبحان، متوقف بر دادن معرفت است. اگر بنده‌ای معرفت خدا را نداشته باشد، هیچ تکلیفی از ناحیه او به حد لزوم نخواهد رسید.

۳-۹. معرفت الله با سایر معارف متفاوت است. معرفت در سایر امور نیز از ناحیه خدا ایجاد می‌شود و فعل او به شمار می‌آید، ولی خداوند متعال برای آنها اسباب و ادواتی قرار داده است که انسان با آنها بدان امور، علم و آگاهی می‌یابد و در حیطه‌ی قوای ادراکی او درمی‌آیند. ولی در مورد خداوند سبحان، هیچ‌یک از قوای ادراکی کارساز نیست و او خود باید نفس خویش را به بنده‌اش بشناساند.

۳-۱۰. بعد از این که خداوند سبحان معرفت خویش را به بندگان تفضل فرمود، وظیفه‌ی بندگان است که آن را نگاه دارند، در حفظ آن بکوشند و از عمل بر اساس وظایف بندگی کوتاهی نکنند تا خداوند سبحان، معرفت خویش را برای آنها افزون سازد.

ژوئیه

۴- هدایت و معرفت اولی و ثانوی

تا حال سخن در این بود که معرفت خدا فعل اوست و خدا خودش باید خود را به بندگان بشناساند. حال بحث در این است که همین معرفت-که فعل

خداست. مراتب و درجات دارد^۱ و بر هر مرتبه‌ی آن، برخی وظایف و احکام مترتب است. مرتبه اول آن همان معرفت ابتدایی اولی است که خداوند سبحان به همه‌ی بندگانش عطا می‌کند. آن‌گاه که بنده‌ای از نعمت شناخت خدا و خالق خویش برخوردار شد، باید به وظیفه خویش در قبال آن عمل کند و بندگی خود را نشان دهد. بنابراین هر بنده‌ای که بعد از دریافت معرفت، سر تسلیم فرود آورد و به بزرگی و آقایی و مالکیت و صاحب نعمت بودن او اعتراف و اذعان کرد، در حقیقت با این اقرار و اذعان و خشوع و خضوع و بندگی، شکر نعمت بزرگ معرفت را به جا آورده است. از سویی خداوند بر خود لازم کرده است که هر بنده‌ای که شکر نعمت خدای را به جا آورد، بر نعمت او بیفزاید. پس در اثر اطاعت و تسلیم، مراتب دیگری از معرفت به آنان تفضل می‌شود که هر مرتبه‌ای از معرفت، شکری خاص و وظیفه‌ای جدید به دنبال دارد. در اثر اطاعت‌ها و شکرها تقرب به سوی خدای سبحان بیشتر می‌گردد و معرفت او فزونی می‌یابد. در نتیجه، بنده به جایگاهی می‌رسد که از یاد خدا غفلت نمی‌کند، در همه حال، خود را طفیلی او می‌یابد، همه اشیاء را در ارتباط با او می‌بیند و هیچ چیزی را بی او به صورت مستقل نمی‌نگرد. در ادامه، به برخی از آیات قرآن کریم در مورد این دو نوع معرفت اشاره می‌شود.

﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾^۲

﴿به راستی ما او را به راه راست هدایت کردیم، خواه شکرگزار باشد یا ناسپاس.﴾^۳

این آیه را می‌توان به معرفت اولی حمل کرد. ولی از توضیحی که در درجات

۱. منظور از رتبه و درجه داشتن معرفت خداوند سبحان و مترتب بودن معرفت دوم بر معرفت اول، همان است که در آیه‌ی شریفه از آن به افزایش ازدیاد معرفت یاد شده است ﴿الَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾، آنان که هدایت الهی را پذیرفتند، خدای تعالی بر هدایتشان می‌افزاید، اما این افزایش هدایت چگونه است؟ از آن شدت و ضعف، کمال و نقص، ظهور و ابهام یا ظهور و اظهریت و امثال این‌هاست؟ به نظر نمی‌رسد مراد از افزایش معرفت که فعل خداوند است، یکی از امور یادشده باشد چون امور یادشده معمولاً در ارتباط با معرفت‌های ابزاری و احاطی است و معرفت خداوند سبحان به هیچ‌وجه سنخیتی با معرفت‌های مزبور ندارد و چون فعل خداوند است کیف و طور هم ندارد.

۲. انسان / ۳.

و مراتب معرفت بیان شد، برمی آید که آیه شریفه به هر دو مورد قابل حمل است، زیرا هر مرتبه از معرفت، وظیفه‌ای خاص نسبت به خودش دارد که ادای آن، شکر آن مرتبه محسوب می‌شود و عدم اتیان وظیفه آن، کفر در مورد آن خواهد بود. بنابراین، آیه را می‌توان به هدایت به طور مطلق حمل کرد.

به نظر می‌رسد در بیشتر آیات مربوط به معرفت ابتدایی، سخن از معرفت فطری می‌رود. این آیات باید در گفتاری مستقل مربوط به فطری بودن معرفت خدا مورد بحث قرار گیرد.

آیات ذیل در زمینه‌ی معرفت ثانوی است:

﴿مَنْ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ يَهْدِ قَلْبَهُ﴾^۱

﴿آن کس که به خدا ایمان آورد، دلش را هدایت می‌کند﴾

﴿وَالَّذِينَ جَاهَدُوا فِينَا لَنَهْدِيَنَّهُمْ سُبُلَنَا﴾^۲

﴿آنان که در راه ما مجاهده کنند، به راه‌هایمان هدایتشان می‌کنیم﴾

﴿وَيَزِيدُ اللَّهُ الَّذِينَ اهْتَدَوْا هُدًى﴾^۳

﴿آنان که قبول هدایت می‌کنند، خداوند هدایتشان را افزون می‌دارد﴾

﴿وَالَّذِينَ اهْتَدَوْا زَادَهُمْ هُدًى﴾^۴

﴿آنان که هدایت می‌پذیرند، هدایتشان را می‌افزاید﴾

﴿لَئِنْ شَكَرْتُمْ لَأَزِيدَنَّكُمْ﴾^۵

﴿اگر شما شکر کنید، قطعاً فزون‌تری خواهم بخشید﴾

این آیه‌ی شریفه به طور مستقیم بر وجود معرفت ثانوی دلالت ندارد. ولی با توجه به این‌که پذیرش هدایت و معرفت در حقیقت شکر آن است، دلالت این آیه‌ی شریفه هم بر مطلب مورد نظر روشن می‌گردد. آیات یادشده‌ی پیشین نیز بر این دلالت تأکید می‌کند.

پرتال جامع علوم انسانی

۲. عنکبوت / ۶۹.
۴. محمد ﷺ / ۷۶.

۱. تغابن / ۱۱.
۳. مریم / ۷۶.
۵. ابراهیم / ۷.

خداوند سبحان در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ﴾^۱

﴿یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را﴾

یاد خدا نسبت به بندگان، چیزی جز لطف، کرم، فضل، احسان، ازدیاد نعمت معرفت و تقرب به سوی خدا نیست. یادکردن بندگان خدا نیز وقتی صورت می‌گیرد که خدای تعالی خود را به معرفت ابتدایی شناسانده باشد. خداوند در سوره حمد نیز به بندگان می‌آموزد که در هر درجه و مرتبه‌ای از معرفت باشند، باز هم از خدای سبحان هدایت و معرفت بخواهند:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾

﴿ما را به راه راست هدایت کن﴾.

امام رضی‌الله‌عنه در تفسیر آیه شریفه می‌فرماید:

﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ اسْتِرْشَادٌ لِأَدْبِهِ، وَاعْتِصَامٌ بِحَبْلِهِ، وَاسْتِرَادَةٌ فِي

الْمَعْرِفَةِ بِرَبِّهِ وَبِعَظَمَتِهِ وَكِبَرِيَّاتِهِ^۲

﴿ما را به راه راست هدایت کن﴾ به معنای طلب آداب او، چنگ زدن به رشته‌ی

استوار الهی، طلب فزونی معرفت پروردگار و عظمت و بزرگی اوست.

پس مؤمنان در هر درجه‌ای از ایمان و معرفت باشند، همیشه از خداوند متعال، فزونی معرفت و ادب حضور در محضرش را طلب می‌کنند.

بدین ترتیب روشن شد که امر معرفت در هر درجه و مرتبه‌ای که باشد، فعل خداوند سبحان است، با این تفاوت که در مرتبه اول هیچ‌گونه لزومی به خداوند سبحان نمی‌باشد. ولی در مراتب بعد، اگر بنده تسلیم شد و شکر نعمت معرفت را به جا آورد، خداوند تعالی درجه‌ی آنان را می‌افزاید، چون به بندگان وعده داده است که اگر تسلیم شوید، به معرفتتان افزوده خواهد شد.

۵- روایات به ظاهر معارض

همه آیات و روایات یاد شده دلالت دارند که معرفت خداوند سبحان، فعل

اوست و بندگان مکلف به معرفت نیستند. بلکه به عهده خداست که خود را معرفی کند و وظیفه بندگان بعد از تعریف خداوند، پذیرش و تسلیم و تصدیق و ایمان نسبت به آن تعریف است. در روایت بریدبن معاویه از امام صادق علیه السلام به این امر تصریح شده است. حضرتش می فرماید:

«لَيْسَ لِلَّهِ عَلَى خَلْقِهِ أَنْ يَعْرِفُوا. وَلِلْخَلْقِ عَلَى اللَّهِ أَنْ يَعْرِفَهُمْ. وَاللَّهُ عَلَى الْخَلْقِ إِذَا عَرَفَهُمْ أَنْ يَقْبَلُوا.»^۱

«برای خدا بر عهده بندگان نیست که بشناسند، بلکه برای خلق به عهده خداست که خود را معرفی کند. و برای خدا بر عهده بندگان است که وقتی معرفی کرد، بپذیرند.»

به این مطلب نیز باید توجه شود که معرفت- اعم از ابتدایی و ثانوی- فعل خداوند سبحان است، با این تفاوت که در معرفت ابتدایی، تعریف بدون هیچ گونه زمینه‌ای از سوی بندگان صورت می‌گیرد، ولی در معرفت ثانوی، زمینه‌های آن پذیرش تعریف ابتدایی و ایمان به آن است.

این نکته هم دانستنی است که گاهی در روایات، از همان پذیرش و ایمان با واژه‌ی «معرفت» تعبیر شده است. در ضمن بحث از روایات معارض، در این زمینه سخن خواهیم گفت.

به نظر می‌رسد این نکات، قرائن خوبی است که ما را به معنای صحیح روایات برساند، و شاهدی است بر وجه جمعی که در حل تعارض ظاهری ذکر خواهیم کرد.

۱-۵. معرفت، سرلوحه دین و دینداری است

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

«أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ»^۲

«سرلوحه دین، معرفت خداست.»

این سخن دلالت دارد که معرفت خداوند سبحان، از اصلی ترین اصول دین

است که هیچ‌کس بدون آن، انتساب به دین نمی‌یابد. مرحوم میرزا حبیب‌الله خوئی در شرح این فقره می‌نویسد:

یعنی ابتداء الطاعة و العبادة معرفة الله سبحانه، إذ الطاعة و العبادة-أي كون العبد عبداً- فرع معرفة المطاع و المعبود. فالم يعرف، لا يمكن إطاعته. ^۱

کلام امیرالمؤمنین علیه السلام یعنی این‌که ابتدای اطاعت و عبادت، معرفت خداوند سبحان است، زیرا اطاعت و عبادت- یعنی بنده بودن بنده- وقتی درست می‌شود که مطاع و معبود شناخته شود و ناشناخته را نتوان اطاعت کرد.

مرحوم شبر هم می‌نویسد:

«أول الدين معرفته» لأن التقليد باطل وأول الواجبات الدينية المعرفة. ^۲

«سرلوحه دین معرفت خداست» زیرا تقلید باطل است و معرفت خدا، نخستین واجب دینی است.»

نظیر این کلام امیرالمؤمنین علیه السلام با اندکی تفاوت از امام موسی بن جعفر و امام رضا علیه السلام هم نقل شده است. امام کاظم علیه السلام می‌فرماید:

«أول الديانة به معرفته و كمال معرفته توحيدُهُ» ^۳

«اول دینداری به خدا معرفت اوست و کمال معرفتش توحید اوست.»

امام رضا علیه السلام نیز می‌فرماید:

«أول الديانة معرفته و كمال المعرفة توحيدُهُ» ^۴

«اول دینداری معرفت خداست و کمال معرفت او توحید اوست.»

در حدیثی دیگر، امام رضا علیه السلام می‌فرماید:

«لا ديانة إلا بعد معرفته ولا معرفة إلا بالإخلاص» ^۵

قاضی سعید در شرح این سخن حضرت می‌نویسد:

إن التدین بدين الله لا يمكن إلا بعد معرفته سبحانه. ^۶

۲. نخبة الشرحین ۱ / ۲۹.

۴. توحید صدوق / ۵۷.

۶. شرح توحید صدوق / ۱ / ۱۷۹.

۱. شرح نهج البلاغة / ۱ / ۳۱۹.

۳. کافی / ۱ / ۱۴۰.

۵. توحید صدوق / ۴۰.

تدین به دین خدای تعالی بدون معرفتش امکان ندارد.

آیا می‌توان از این روایات برداشت کرد که معرفت خداوند سبحان هم‌چون دیگر مسائل دینی فعل انسان است و برای کسی که می‌خواهد متدین به دین الهی شود، در قدم اول باید کسب معرفت خدای تعالی کند؟ در این صورت، با روایات گروه اول که معرفت را فعل خدا می‌داند، در تنافی خواهند بود.

اما با توجه به مجموع روایات، می‌توان فهمید که مقصود از این که معرفت خدا سرلوحه دین و نخستین قدم در دین‌داری به حساب آمده است، باید امر دیگری باشد، غیر از آن معرفتی که در روایات قبلی به عنوان فعل الله مطرح می‌شد. یا اگر مراد همان معرفت است، نباید داخل در وظایف دینی خلق باشد، بلکه باید امری جدا از مجموعه معارف اعتقادی باشد که بندگان موظف به کسب و تحصیل آن هستند. نیز ممکن است مقصود از معرفت، همان معرفتی باشد که فعل الله است، ولی دین امری اعم از اموری باشد که توسط بنده باید کسب و تحصیل شود، یا معرفتی که خداوند سبحان به فضل و احسان خویش و به فعل مستقیم خود در آن‌ها پدید می‌آورد.

ولی معرفت خدای تعالی به واسطه تذکرات پیامبران و اولیای الهی و مربیان دینی، از ناحیه‌ی خدای سبحان در بندگان ایجاد می‌شود. نبوت انبیای الهی نیز با توجه به معرفت خدای سبحان، معنا می‌یابد، چنان‌که دین به واسطه حصول چنین معرفتی، به خدای سبحان، پیوند می‌گیرد. چنین معرفتی باید سرلوحه دین و دین‌داری الهی باشد.

پس مدّعی ما که معرفت فعل خداوند سبحان است، با ظاهر روایات مزبور هیچ‌گونه تنافی و تعارضی ندارد. اما با وجود همه‌ی این‌ها هیچ مشکلی ندارد که بگوییم مراد از معرفت در این روایات، غیر از آن معرفتی است که در روایات دیگر به عنوان فعل الله بیان شده است. زیرا در برخی از روایات که در ادامه ذکر خواهد شد، از پذیرش تعریف و تصدیق و ایمان و تعهد نسبت به آن، به عنوان معرفت تعبیر شده است. یعنی معرفت در روایات به دو معنا اطلاق شده است. اول: به معنای فعلی که خداوند سبحان در بندگان پدید می‌آورد. دوم: فعل بندگان که از آن

به پذیرش، تسلیم، تصدیق و ایمان تعبیر می‌شود.

با این بیان روشن می‌شود که روایات مزبور، تاب هر دو معنا را دارند و با توجه به هر یکی از دو معنای یادشده، تنافی و تعارض ظاهری بدوی بین روایات، از میان می‌رود. این حمل به صورت دیگر در شرح مرحوم سید نعمت الله جزائری هم دیده می‌شود. ایشان، ابتدا از مرحوم ابن میثم بحرانی در شرح کلام امیرالمؤمنین علیه السلام «أول الدین معرفته» نقل می‌کند که مراد حضرتش آن است که معرفت، اول واجبات ذاتی است. سپس از او نقل می‌کند که معرفت، چهار مرتبه دارد: مرتبه‌ی اول - پایین‌ترین درجه - آن است که انسان بداند که عالم، صانعی دارد. مرتبه‌ی دوم آن است که تصدیق وجود صانع کند. سوم، توحید و تنزیه صانع از داشتن شریک است. چهارم، اخلاص برای صانع است. پنجم، نفی صفات اعتباری ذهنی از او، که نهایت معرفت است.

هر مرتبه‌ای از مراتب چهارگانه، مقدمه‌ای برای مرتبه‌ی بعدی است. دو مرتبه اول فطری همه‌ی انسان‌هاست، بلکه در فطرت حیوان‌ها هم وجود دارد. به همین جهت پیامبران دعوتی به آن دو ندارند، بلکه اگر آن دو موقوف به معرفت باشند، دور لازم آید؛ زیرا صدق ادعای پیامبران موقوف به وجود صانعی است که آنان را ارسال کرده باشد. پس معرفتی که پیامبران بدان فرا می‌خوانند، مرتبه سوم و چهارم است.

محدث جزائری بعد از نقل این مراتب معرفت می‌نویسد:

أقول: بهذا التحقيق يندفع التعارض بين الأخبار الواردة في أن أول الواجبات هو الإقرار بالشهادتين، لأن الله تعالى أوجد في العباد معرفته، فلم يوجههم إلى تكلفها وهي مركوزة في أذهان الناس. و البعض الآخر تضمن أن معرفة الله تعالى واجبة عليهم. و حينئذ فتحمل الأخبار على المراتب المتفاوتة.^۱

می‌گوییم: با این تحقیق، تعارض روایات باب معرفت مندفع می‌شود. تعارض به این صورت است که به دلالت برخی روایات، نخستین واجبات، اقرار به

شهادتین است، زیرا معرفت خویش را در بندگان پدید می‌آورد و آنها را به زحمت تحصیل آن محتاج نکرده و معرفت در ذهن‌های مردم فرو رفته است. برخی دیگر از روایات دلالت دارد که معرفت خدا بر بندگان واجب است. پس اختلاف روایات، با حمل بر مراتب مختلف حل می‌شود.

تعارض بین روایات با حمل بر مراتب مختلف معرفت، از بین می‌رود. ولی این نکته جای بحث دارد که مراتب یادشده‌ی معرفت، نه تنها شاهد روایی ندارد، بلکه با روایاتی که در مباحث معرفه الله بالله ذکر گردید، در تنافی است.^۱ زیرا معرفت خدای شاهد و حاضر که در روایات مورد توجه قرار گرفته است، هیچ کدام از مراتب مذکور را ندارد و توحید در روایات، با معرفت خدا تفاوت رتبه‌ای ندارد.^۲ بلکه اگر معرفت از ناحیه خدا صورت گرفته باشد و متعلق معرفت، خود خدای سبحان باشد، در این صورت معرفت او عین توحید او خواهد بود. در نتیجه کسی که خدا را به خود او بشناسد - که راهی هم برای معرفت خدا جز این نیست - او را خدای یگانه می‌شناسد با تمام کمالاتی که دارد. به گواهی فطرت، چنین نیست که انسان اول در مرتبه ذهن خویش، صانع کلی تصور کند، سپس وجود خارجی او را اثبات کند، آنگاه توحید او را و در مرحله‌ی بعد، کمالاتی برای او اثبات نماید و تمام این مراحل در مرتبه ذهن صورت گیرد. بنابراین حلّ تعارض به این نحو، شاهد جمعی در خود روایات ندارد.

مرحوم آیت الله میرزا مهدی اصفهانی در حل تعارض ظاهری بین این روایات می‌نویسد:

و قوله صلوات الله عليه: «أول الدين معرفته» ليس معناه تحصیل معرفته، بل مراده أنّ من لم يتنبّه بالمعروف الفطري، لم يدخل بعد في الدين و الإسلام.^۳

معنای سخن امام علی (ع) که می‌فرماید: «سرلوحه دین معرفت خداست» این نیست که تحصیل معرفت بر بندگان لازم است، بلکه مراد امام علی (ع) آن است که کسی

۱. بنگرید: سلسله مقالات «مروری بر احادیث معرفت خدا» در فصل نامه‌ی سفینه، شماره ۷ تا

متنبه به معروف فطری نشده، هرگز در دین و اسلام وارد نشده است.
پیش‌تر گفتیم که این روایات، تاب هر دو صورت را دارند. اینک می‌بینیم که
مرحوم میرزای اصفهانی، مقصود امام علیه السلام را معنای اول دانسته، یعنی این که
معرفت، فعل خداست.

۲-۵. سرلوحه عبادت، معرفت خداست

امام رضی علیه السلام می‌فرماید:

«أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ الْمَعْرِفَةُ.»^۱

«سرلوحه عبادت خدا معرفت اوست.»

نظیر این حدیث در وصیت پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به ابوذر آمده است:

«يَا أَبَا ذَرٍّ! اعْبُدِ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ. فَإِنْ كُنْتَ لَا تَرَاهُ فَإِنَّهُ عَزَّوَجَلَّ يَرَاكَ. وَاعْلَمْ

أَنَّ أَوَّلَ عِبَادَتِهِ الْمَعْرِفَةُ بِهِ، بَأَنَّهُ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ وَالْفَرْدُ فَلَا

ثَانِي مَعَهُ...»^۲

«ای اباذر! خدا را چنان عبادت کن که گویا او را می‌بینی. و اگر تو او را نبینی، او

تو را می‌بیند. بدان که نخستین رتبه‌ی عبادت او معرفت اوست به این که اول

است که چیزی قبل از او نیست و یگانه است که دومی ندارد.»

معرفتی که سرلوحه عبادت می‌شود، مانند روایات گروه اول، با هر دو معنای

معرفت سازگاری دارد. زیرا کسی که می‌خواهد خدا را عبادت کند، باید معرفت او

را داشته باشد، حال این معرفت فعل خود او باشد یا فعل خدای سبحان. اما اگر

معرفت داخل در عبادت باشد- که ظهور تعبیر «أول عبادة الله» این است که قدم اول

عبادت، خود جزئی از عبادت است- در این صورت، معرفت، فعل بنده خواهد بود

نه فعل خدا. با توجه به این نکته باید گفت: مراد از معرفت همان تصدیق و اقرار و

اذعان و ایمان است که فعل انسان است، نه اصل معرفت که فعل خداوند سبحان

است.

۳-۵. امر خداوند سبحان به علم و معرفت

خدای تعالی می‌فرماید:

۱. توحید صدوق / ۳۴؛ عیون اخبار الرضا علیه السلام / ۱ / ۱۵۰.

۲. امالی طوسی / ۷۷۴ مجلس ۱۹.

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾^۱

مرحوم شیخ طوسی در تفسیر آیه شریفه می نویسد:

«فاعلم» یا محمد «أنه لا إله الا الله» أي: لا معبود بحق له العبادة الا الله. و في ذلك دلالة على أن المعرفة بالله اكتساب، لأنها لو كانت ضرورية لما أمر بها.^۲

«بدان» ای محمد «که خدایی جز الله نیست» یعنی معبودی که عبادت برایش شایسته باشد جز الله نیست. این آیه دلالت می کند که معرفت اکتسابی است، زیرا اگر ضروری بود به آن امر نمی کرد.

شیخ طوسی در تفسیر آیه ﴿إِعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ وَأَنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾^۳ «یعنی بدانید که خداوند مجازاتش شدید است و خداوند آمرزنده و مهربان است» می نویسد:

و في الآية دلالة على أن المعرفة بالله و بصفاته ليست ضرورية، لأنها لو كانت ضرورية لما أمرنا بها. و ليس لأحد أن يقول إنما أمر على جهة التذكير و التنبيه، لأن ذلك ترك للظاهر.^۴

آیه شریفه دلالت می کند که معرفت خداوند و صفات او ضروری نیست. زیرا اگر ضروری بود، ما به آن امر نمی شدیم. و کسی نمی تواند بگوید امر در آیه شریفه برای یادآوری و تنبیه است، زیرا چنین سخنی خلاف ظاهر آیه است. مرحوم میرزا مهدی اصفهانی در مورد آیه اول می فرماید:

ليس معناه حصل العلم بذلك، بل معناه أنه تنبه أيها المخاطب بأنه لا إله الا هو.^۵

آیه شریفه به معنای امر تحصیل علم به مفاد کلمه توحید نیست، بلکه مقصود آن است که: ای مخاطب! بدان و آگاه باش که خدایی جز او نیست. کلمه «اعلم» در کلام عرب، غیر از امر برای تحصیل علم، برای تنبّه و آگاهی

۲. التبیان ۹ / ۲۰۰.

۴. التبیان ۴ / ۳۳.

۱. ابراهیم / ۱۰.

۳. المائدة / ۱۰۱.

۵. تقریرات، مناصب النبی / ۲۴.

دادن مخاطب نیز فراوان بکار برده می شود. مرحوم میرزای اصفهانی- با استفاده از این نکته و نیز با توجه به آیات و روایات متواتری که معرفت را بالله و فعل الله و فطری می داند- کلمه «اعلم» در آیه شریفه را به معنای معروف و شایع آن- یعنی تنبّه دادن- می گیرد. و اگر خلاف ظاهر هم باشد، با وجود قرائن مذکور، مشکلی نخواهد داشت.

۴-۵. معرفت، بهترین اعمال و واجب ترین فرائض

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«إِنَّ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ وَأَوْجَبَهَا عَلَى الْإِنْسَانِ مَعْرِفَةُ الرَّبِّ وَالْإِقْرَارُ لَهُ بِالْعُبُودِيَّةِ»^۱

«همانا بهترین فرایض و واجب ترین آنها بر انسان، معرفت پروردگار و اقرار به بندگی اوست.»

هم چنین از آن حضرت نقل شده است که در مجلسی برخی از اصحاب از ایشان پرسیدند که: کدام عمل برتر است؟ حضرتش در جواب فرمود:

«تَوْحِيدُكَ لِرَبِّكَ»^۲

«این که تو پروردگارت را یگانه بدانی.»

در این روایت شریف، سخن از معرفت نیست. ولی- چنان که ذکر شد- معرفت خدا عین توحید و توحید عین معرفت اوست. پس این روایت هم محل شاهد در بحث خواهد بود. مرحوم آیه الله میرزا مهدی اصفهانی می گوید:

لا يقال: قد مرّ منك أنّ توحيد الله هو عين معرفته كما صرّحت به الخطب المنقولة، و المعرفة فعله تعالى، فكيف جعله الإمام صلوات الله عليه من أعمال العباد؟

لأننا نقول: إنّ الانفعال بفعل الله تعالى أمر اختياري يرجع إلى العبد. فمن هذه الحيثية يكون التوحيد من أفعال العباد. و معنى توحيد العبد لله تعالى أن

۱. کفایة الاثر / ۲۵۸؛ بحار الأنوار ۴ / ۵۵.

۲. امالی طوسی / ۶۸۲ ح ۱۴۵۸؛ بحار الأنوار ۳ / ۸.

ينفعل بتعريف الله تعالى حتى يدخل في زمرة العارفين و في فرقة الموحدين. و

أما نفس التوحيد فهو فعل الله تعالى كتعريفه نفسه.^۱

اشكال می‌شود: شما پیش از این گفتید که توحید خدا عین معرفت اوست، چنان‌که در خطبه‌های منقول از ائمه علیهم‌السلام آمده و معرفت، فعل خدای تعالی است. پس در این حدیث، امام علیه‌السلام چگونه آن را از اعمال بندگان شمرده است؟ در جواب می‌گوییم: انفعال انسان در مقابل فعل الهی، امری اختیاری است که به خود انسان برمی‌گردد. از این‌رو، توحید از افعال بندگان شمرده می‌شود. و معنای توحید بندگان نسبت به خدا، این است که بندگان در مقابل تعریف الهی منفعل شوند تا در زمره‌ی عارفان و گروه موحدان در آیند. اما خود توحید، فعل خداست، همان‌طور که معرفی او خود را به بندگان، فعل اوست.

نیز آن حضرت علیه‌السلام می‌فرماید:

«لَوْ يَعْلَمُ النَّاسُ مَا فِي فَضْلِ مَعْرِفَةِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ، مَا مَدُّوا أَعْيُنَهُمْ إِلَى مَا مَتَّعَ اللَّهُ بِهِ الْأَعْدَاءَ مِنْ زَهْرَةِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَنَعِيمِهَا، وَكَانَتْ دُنْيَاهُمْ أَقَلَّ عِنْدَهُمْ مِمَّا يَطْتُونَهُ بِأَرْجُلِهِمْ.»^۲

«اگر مردمان فضیلت معرفت خدا را می‌دانستند، گردن‌های خویش را به سوی آنچه خدای سبحان از لذت‌ها و نعمت‌های دنیا به دشمنانش داده است، دراز نمی‌کردند و دنیای آنان در نظرشان، کمتر از آن چیزهایی می‌شد که در زیر پایشان قرار می‌دهند.»

از امام سجّاد علیه‌السلام سؤال شد:

أَيُّ الْأَعْمَالِ أَفْضَلُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ؟ فَقَالَ: «مَا مِنْ عَمَلٍ بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ وَ مَعْرِفَةِ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْضَلَ مِنْ بُغْضِ الدُّنْيَا...»^۳

بهترین اعمال نزد خداوند عزوجل چیست؟

فرمود: «هیچ عملی بعد از معرفت خداوند عزوجل و معرفت رسولش صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بهتر از بغض دنیا نیست...»

از امام رضا علیه‌السلام منقول است:

۲. کافی ۸ / ۲۴۷.

۱. تقریرات، مناصب النبی / ۶۰.

۳. کافی ۲ / ۱۳۰ و ۳۱۷.

«أَنْ أَفْضَلَ الْفَرَائِضِ - بَعْدَ مَعْرِفَةِ اللَّهِ جَلَّ وَ عَزَّ - الصَّلَاةُ الْخَمْسُ.»^۱
«بهترین فرایض - بعد از معرفت خدای عزوجل - نمازهای پنج‌گانه است.»

از امام صادق علیه السلام پرسیدند:

أَيُّ الْأَعْمَالِ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ؟ فَقَالَ: «إِدْخَالُ الشُّرُورِ عَلَى الْمُؤْمِنِ.»^۲

خداوند، کدامین عمل را بعد از معرفت خود، بیشتر دوست دارد؟
فرمود: «شادی بخشیدن مؤمن.»

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

«مَا مِنْ شَيْءٍ أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ مِنْ عَقَّةِ بَطْنٍ وَ فَرْجٍ.»^۳

«خداوند، بعد از معرفتش عملی را بیش از نگهداری شکم و شهوت، دوست ندارد.»

امام باقر علیه السلام می فرماید:

«ذِرْوَةُ الْأَمْرِ وَ سَنَامُهُ وَ مِفْتَاحُهُ وَ بَابُ الْأَشْيَاءِ وَ رِضَا الرَّحْمَنِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى، الطَّاعَةُ لِلْإِمَامِ بَعْدَ مَعْرِفَتِهِ.»^۴

«بلندای امر و قلّه و کلید آن و باب اشیا و خشنودی خدای رحمان، اطاعت از امام بعد از معرفت اوست.»

این روایت در صورتی داخل در موضوع بحث ما خواهد بود که مرجع ضمیر در «بعد معرفته» خدای تعالی بوده باشد نه امام. و هر دو در روایت محتمل است. مرحوم ملا صالح مازندرانی مرجع را خداوند سبحان قرار داده و می نویسد:

و أما قال: «بعد معرفته» للتنبیه علی أنّ أصل معرفته تعالی أفضل منها، کیف لا و هی أصل لها؟ و إن كان کمال المعرفة إنما یحصل بها. و بالجمله نظام الطاعة موقوف علی أصل المعرفة. و کمال المعرفة موقوف علی نظام

۱. مستدرک الوسائل ۳ / ۴۳؛ بحار الأنوار ۸۰ / ۲۰.

۲. مستدرک الوسائل ۱۲ / ۴۰۰.

۳. تحف العقول / ۲۸۲؛ بحار الأنوار ۷۵ / ۱۴۱.

۴. کافی ۱ / ۱۸۵.

الطاعة. ۱

«امام علیؑ با گفتن «بعد معرفته» یادآوری کرده که اصل معرفت خداوند متعال برتر از اطاعت امام است. چگونه برتر نباشد؟ درحالی که معرفت، اصل اطاعت است، اگر چه کمال معرفت به اطاعت حاصل می‌شود. خلاصه این‌که نظام اطاعت بر اصل معرفت وابسته است و کمال معرفت، به نظام اطاعت متوقف است.»

امام صادق علیؑ می‌فرماید:

«وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ: أَوَّلُهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ، وَالثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ، وَالثَّلَاثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ، وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ.»^۲

«علم مردم را در چهار چیز یافتیم: اول آن‌ها این است که پروردگارت را بشناسی. دوم آن‌که بدانی که پروردگارت با تو چه کرده است. سوم آن‌که بدانی از تو چه می‌خواهد. چهارم آن‌که بدانی چه چیزی تو را از دینات بیرون می‌کند.»

این حدیث شریف ممکن است در نظر بدوی با روایات فعل الله بودن معرفت و عدم تکلیف انسان به آن منافات داشته باشد. ولی با دقت در آن معلوم می‌شود که معرفت در این روایت نیز- مانند روایات پیشین- ناظر به معنای دوم آن است. یعنی: تصدیق و ایمان به خدا، تصدیق و ایمان به نعمت‌هایی که خدای سبحان در هیکل انسانی تو قرار داده است، تصدیق و ایمان به آن‌چه از تو می‌خواهد، و شناخت آن‌چه تو را از دین و مسیر الهی خارج می‌کند.

چنین معرفتی فعل انسان است و به عنوان علم انسان از آن یاد می‌شود. البته این منافات ندارد با آن‌که علمی که از ناحیه خداوند سبحان و به فعل خود او به انسان داده شود، علم انسان گفته شود. پس روایت منافاتی با معنای اول معرفت هم ندارد. ولی اگر کسی اصرار داشت که معرفت و علم در این جا فعل انسان است، می‌گوییم: با توجه به روایات یاد شده، ناگزیر باید به معنای تصدیق و ایمان گرفته شود.

۱. شرح اصول کافی ۵ / ۱۸۱.

۲. کافی ۱ / ۵۰؛ معانی الأخبار / ۳۹۴؛ الخصال / ۱ / ۲۳۹؛ المحاسن / ۱ / ۳۶۵.

خلاصه این‌که روایاتی که در نگاه اولی مخالف با مدّعی این گفتار (فعل خدا بودن معرفت) به نظر می‌آمد، با دید نهایی و دقت نظر معلوم شد که هیچ تعارض و تخالفی با آن‌ها ندارند، بلکه در حقیقت بر معنای دیگری از معرفت دلالت دارند که عین عمل و یا همراه عمل است. این امری متعارف در عرف تفاهم و تخاطب است. و در اجتماع انسانی، کسی را که براساس معرفت و آگاهی خویش عمل نکند، جاهل و بی معرفت خوانند. روایات مورد بحث نیز به این نکته اشاره کرده و معرفت را بر پایه‌ی عمل نهاده‌اند. یعنی خواسته‌اند بگویند معرفت در حقیقت همان عمل است و اگر عمل نباشد، معرفتی در کار نیست.

۶- حل تعارض ظاهری دو گروه روایت و وجه جمع آن‌ها

ممکن است گفته شود: این روایات به روشنی دلالت دارد بر این‌که معرفت، فعل انسان است.

گوییم: البته این تصوّر برای کسی پیش می‌آید که این روایات را تنها مورد توجه قرار می‌دهد. اما باید در کنار این‌ها به روایات دیگر نیز توجه کند، مانند: روایاتی که به صراحت، معرفت را فعل خدا می‌شمارد، روایات معرفت الله بالله، روایات فطری بودن معرفت خدا که بعداً ذکر خواهد شد و نیز روایات عجز قوای ادراکی بشر از معرفت خداوند سبحان. در این صورت، به نظر نمی‌رسد این ظهور برای اوروشن و بدون هیچ‌گونه تردید و شبهه بوده باشد. و چنین شخصی چاره‌ای ندارد جز این‌که یکی از دو امر را انجام دهد: یا از صراحت روایات دیگر، رفع ید کند یا از ظهور این روایات دست بردارد.

شوق اول قطعاً صحیح نیست، زیرا معرفت مراتبی دارد که همه این مراتب، فعل خداوند سبحان است. ولی فقط معرفت ابتدایی است که از ناحیه خداوند سبحان بدون هیچ‌گونه حرکتی از سوی بنده‌اش به او تفضل می‌شود. به جز آن، معرفت‌های بعدی همه مشروط به اذعان و تسلیم و ایمان بنده است. پس اگر بنده‌ای تسلیم شد، خداوند متعال او را مشمول هدایت ثانوی و معرفت دوم خویش قرار می‌دهد. در این صورت می‌توان گفت که تسلیم و تصدیق و ایمان بنده،

طریقی برای معرفت بعدی است. از این رو، در روایات، از این تسلیم و تصدیق و ایمان- که یکی از مصادیق روشن عبادت خداوند سبحان است- به معرفت تعبیر شده است. شاهد این امر در روایات وجود دارد.

در کتاب فقه الرضا آمده است :

أُرْوِي أَنَّ الْمَعْرِفَةَ التَّصَدِيقُ وَ التَّسْلِيمُ وَ الْإِخْلَاصُ فِي السِّرِّ وَ الْعَلَانِيَةِ. وَ
أُرْوِي أَنَّ حَقَّ الْمَعْرِفَةِ أَنْ يُطِيعَ وَ لَا يُعْصَى وَ يَشْكُرُ وَ لَا يَكْفُرُ.^۱

روایت می‌کنم که معرفت، تصدیق و تسلیم و اخلاص در نهران و آشکاراست. و
روایت می‌کنم که حق معرفت آن است که اطاعت کند، نه نافرمانی و شکرگزارد،
نه کفران.

در این جا تصریح شده است که معرفت همان تصدیق و تسلیم و اخلاص
است. با این روایت روشن می‌شود که معرفت به معنای دیگری غیر از فعل الله
بودن، در روایات اهل بیت علیهم‌السلام به کار رفته است.

هم چنین در تفسیر آیه «وَلِتُكَبِّرُوا اللَّهَ عَلَىٰ مَا هَدَاكُمْ وَلَعَلَّكُمْ تَشْكُرُونَ»^۲ وارد
شده است که فرمود:

«الشُّكْرُ الْمَعْرِفَةُ.»

و در آیه «وَلَا يَرْضَىٰ لِعِبَادِهِ الْكُفْرَ وَإِنْ تَشْكُرُوا يَرْضَهُ لَكُمْ»^۳ وارد شده است :

«الْكُفْرُ هَاهُنَا: الْخِلَافُ، وَ الشُّكْرُ: الْوَلَايَةُ وَ الْمَعْرِفَةُ.»^۴

در این حدیث، شکر- که فعل بندگان است- به معرفت تفسیر شده است.
اضافه بر این‌ها به نظر می‌رسد روایتی که در عمل و معرفت از امام صادق علیه‌السلام نقل
شده است، در حل این مطلب راه‌گشا باشد. حضرتش می‌فرماید:

«لَا يَقْبَلُ اللَّهُ عَمَلًا إِلَّا بِمَعْرِفَةٍ وَ لَا مَعْرِفَةً إِلَّا بِعَمَلٍ. فَمَنْ عَرَفَ، دَلَّتْهُ الْمَعْرِفَةُ
عَلَى الْعَمَلِ. وَ مَنْ لَمْ يَعْمَلْ، فَلَا مَعْرِفَةَ لَهُ. أَلَا إِنَّ الْإِيمَانَ بَعْضُهُ مِنْ بَعْضٍ.»^۵

۱. فقه الرضا / ۶۵؛ بحار الأنوار / ۳ / ۱۴. ۲. بقره / ۱۸۵.

۳. زمر / ۷. ۴. المحاسن / ۱ / ۲۴۶.

۵. کافی / ۱ / ۴۴؛ المحاسن / ۱ / ۳۱۵؛ تحف العقول / ۲۹۴.

«خداوند، هیچ عملی را بدون معرفت نمی‌پذیرد و همیشه معرفت با عمل همراه است. کسی که عمل می‌کند، معرفت او را به عمل رهنمون می‌شود. و آن‌که عمل نمی‌کند، معرفتی برای او نیست. آگاه باشید که بعضی از ایمان، از بعضی دیگر است.»

در این حدیث شریف، معرفتی که عمل به دنبال نداشته باشد، معرفت به حساب نیامده است. این حدیث نیز معرفت را امری می‌داند که هیچ‌گاه از عمل جدا نمی‌شود و اگر عمل درکار نباشد، معرفتی هم درکار نیست. معرفتی ابتدایی که از ناحیه‌ی خداوند سبحان و به فعل خدای تعالی برای انسان عطا می‌شود، چنین خصوصیتی را ندارد که حتماً عمل به دنبال داشته باشد، بلکه خداوند سبحان می‌فرماید: ﴿إِنَّا هَدَيْنَاهُ السَّبِيلَ إِمَّا شَاكِرًا وَإِمَّا كَفُورًا﴾. آیه شریفه به روشنی دلالت دارد که هدایت بر همگان - اعم از کفار و مؤمنان - از ناحیه‌ی خدای سبحان به انجام رسیده است. در این میان، بندگان اختیار دارند که به راه راست روند یا از راه خدا دوری‌گزینند.

پس روشن شد که معرفت، در روایاتی که به عنوان فعل بشر اطلاق شده است، یا به معنای تصدیق و تسلیم و ایمان است، یا به معنای معرفتی که همیشه همراه با عمل است. از این باب به آن معرفت می‌توان عبادت و شکر هم اطلاق کرد. در روایات دیگری نیز معرفت به معنای تصدیق و ایمان و تسلیم به کار رفته است. پس می‌توان در این روایات، معرفت را به معنای تصدیق و تسلیم گرفت. برای نمونه تعدادی از این روایات نقل می‌شود:

ابوحمزه می‌گوید: امام باقر علیه السلام فرمود:

«إِنَّمَا يَعْبُدُ اللَّهَ مَنْ يَعْرِفُ اللَّهَ. فَأَمَّا مَنْ لَا يَعْرِفُ اللَّهَ، فَإِنَّمَا يَعْبُدُهُ هَكَذَا ضَلَالًا. قُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ! فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: تَصَدِيقُ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ تَصَدِيقُ رَسُولِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ مَوَالَاهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ الْإِثْمَامُ بِهِ وَ بِأَمَّةِ الْهُدَى لِلْبَشَرِ وَ الْبِرَاءَةُ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ عَدُوِّهِمْ. هَكَذَا يَعْرِفُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ.»^۱

«تنها کسی خدا را عبادت می‌کند که او را شناخته باشد. اما کسی که خدا را

نشناخته باشد، خدا را این‌گونه- از سرگمراهی- عبادت می‌کند. [یعنی چون مخالفان]

پرسیدم: معرفت خدا به چه معناست؟
فرمود: تصدیق خدای عزّوجلّ و تصدیق رسولش ﷺ و پذیرش ولایت علی
علیه السلام و اقتدا به ائمه هدی علیهم السلام و برائت از دشمنانشان به خداوند عزیز. معرفت
خدای عزّوجلّ به همین صورت است.

در این حدیث شریف، تصدیق الوهیت خدا، رسالت رسول خاتم ﷺ،
ولایت علی علیه السلام و اقتدا به ائمه هدی علیهم السلام معرفت خدا به حساب آمده است. بدیهی
است که این معرفت، فعل بندگان است نه فعل خداوند سبحان. پس معلوم می‌شود
وقتی معرفت مورد تکلیف قرار می‌گیرد و به عنوان بهترین و برترین فریضه به شمار
می‌آید، منظور تصدیق و ایمان و پذیرش است، نه به معنای حقیقی آن که عبارت از
علم و آگاهی و وجدان است.
امام صادق علیه السلام می‌فرماید:

«الإمام علمٌ فيما بين الله عزّوجلّ وبين خلقه. فمن عرفه كان مؤمناً ومن
أنكره كان كافراً.»^۱

«امام، رایتی است میان خدای عزیز و آفریدگانش. کسی که امام را بشناسد،
مؤمن است و آن‌که او را انکار کند، کافر است.»

در این حدیث، معرفت در مقابل انکار به کار رفته است. این ترکیب دلالت
دارد که مراد از معرفت، شناخت و آگاهی نیست، بلکه ایمان و تصدیق است.
آن امام هم‌ام در روایت دیگری نیز از این ترکیب استفاده می‌کند. حضرتش
در بیان لشکریان عقل و جهل، معرفت را در مقابل انکار قرار داده و می‌فرماید:
«المعرفةً و ضدّها الانكار.»^۲
در حدیثی دیگر آمده است:

«لا يُعذرُ النَّاسُ بِجَهالتِنَا. مَنْ عَرَفَنَا كَانَ مُؤمِنًا وَمَنْ أَنْكَرَنَا كَانَ كَافِرًا. وَمَنْ

۱. کمال الدین ۲ / ۴۱۲؛ بحار الأنوار ۲۳ / ۸۸.
۲. کافی ۱ / ۲۲.

لَمْ يَعْرِفْنَا وَ لَمْ يُنْكِرْنَا، كَانَ ضَالًّا»^۱

«مردم در جهل به ما معذور نیستند. کسی که ما را بشناسد، مؤمن است و آنکه ما را انکار کند، کافر است. و آنکه ما را نمی‌شناسد و انکار هم نمی‌کند، گم است.»

بدیهی است که انکار، متوقف بر معرفت به معنای شناخت است. انسان نمی‌تواند چیزی را انکار کند که نمی‌شناسد. بنابراین انکار نمی‌تواند مقابل معرفت به معنای شناخت باشد. ناگزیر، در این حدیث نیز مانند احادیث دیگر، مراد از معرفت و تصدیق، ایمان بعد از شناخت است.^۲

منابع

- ۱- قرآن کریم
- ۲- نهج البلاغه
- ۳- برقی، محمدبن خالد، المحاسن، تحقیق سید مهدی رجائی، المجمع العالمی اهل البيت عليه السلام. قم ۱۴۱۶ ه.ق.
- ۴- جزائری، سید نعمت‌الله، نورالبراهین، تحقیق سید مهدی رجائی، مؤسسة النشر الإسلامی ۱۴۱۷ ه.ق.
- ۵- حرّانی، حسن بن علی، تحف العقول، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه‌ی مدرسین قم ۱۴۰۴ ه.ق.
- ۶- حلبی (تولایی)، شیخ محمود، مناصب النبی (تقریرات مباحث مرحوم میرزا مهدی اصفهانی)، مخطوط.
- ۷- حمیری، ابوالعبّاس، عبدالله، قُرب الإسناد، مؤسسه آل‌البيت عليه السلام لإحياء التراث. قم ۱۴۱۳ ه.ق.
- ۸- خزاز قمی، علی بن محمد، کفایة الأثر، تحقیق عبدالطیف حسینی کوه‌کمری، انتشارات بیدار ۱۴۰۱ ه.ق - قم.



۱. کافی ۱ / ۱۸۷؛ بحار الأنوار ۳۲ / ۳۲۵.

۲. نویسنده، در گفتاری دیگر، دیدگاه‌های جمعی از بزرگ‌ترین دانشمندان شیعه (از قرن سوم تا پانزدهم) را در همین موضوع نقل و نقد و بررسی می‌کند. این گفتار، در آینده منتشر خواهد شد، ان‌شاء‌الله.

- ۹- خوئی، میرزا حبیب‌الله، منهاج البراعه، تحقیق حسن حسن‌زاده آملی، ناشر مکتبه الاسلامی طهران ۱۳۹۶ هـ.ق.
- ۱۰- سلیم‌بن قیس هلالی، کتاب سلیم، تحقیق محمد باقر انصاری زنجانی، نشر الهادی، قم ۱۴۱۵ هـ.ق.
- ۱۱- شبر، سید عبدالله، نُخبَةُ الشَّرْحِین، انتشارات محبین، قم ۱۴۲۵ هـ.ق.
- ۱۲- صدوق، محمدبن علی، التوحید، تحقیق سید مهدی حسینی طهرانی، جامعه‌ی مدرّسین-قم.
- ۱۳- صدوق، محمدبن علی، عیون الأخبار، تحقیق سید مهدی لاجوردی، رضا مشهدی، قم ۱۳۶۳، ه.ش.
- ۱۴- صدوق، محمدبن علی، معانی الأخبار تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه‌ی مدرّسین قم. ۱۳۶۱ ه.ش.
- ۱۵- صدوق، محمدبن علی، کمال‌الدین تصحیح علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق ۱۳۹۰ هـ.ق - قم.
- ۱۶- صدوق، محمدبن علی، الخصال، تحقیق علی اکبر غفاری، جامعه‌ی مدرّسین، ۱۴۰۹ هـ.ق - قم.
- ۱۷- طبرسی، احمدبن علی، الإحتجاج، تحقیق ابراهیم بهادری، محمد هادی به، انتشارات اسوه، ۱۴۲۲ هـ.ق.
- ۱۸- طوسی، محمدبن حسن، الأمالی، تحقیق علی اکبر غفاری، بهراد جعفری، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۸۰ هـ.ق. الإسلامی ۱۴۰۹ هـ.ق.
- ۱۹- طوسی، محمدبن حسن، التّبیان فی تفسیر القرآن، تحقیق احمد حبیب قصیری العاملی، مکتب الاعلام.
- ۲۰- فقه الرضا، تحقیق مؤسسه آل البيت. ۱۴۰۶ هـ.ق - قم.
- ۲۱- قاضی سعید، محمدبن محمد، شرح توحید صدوق، تحقیق نجف قلی حبیبی، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران.
- ۲۲- کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، تحقیق علی اکبر غفاری، دارالکتب، تهران.

- ۲۳- مازندرانی، ملا صالح، شرح اصول کافی، تحقیق علی اکبر غفاری، مکتبه الاسلامیه، تهران.
- ۲۴- مجلسی، محمدباقر، بحار الأنوار، دارالکتب، تهران.
- ۲۵- مفید، محمدبن محمد، الامالی، تحقیق علی اکبر غفاری، حسین استادولی، مؤسسه نشر اسلامی. قم (جامعه‌ی مدرسین).
- ۲۶- نوری، میرزا حسین، مستدرک الوسائل، مؤسسه‌ی آل البيت علیهم‌السلام، ۱۴۰۷ هـ.ق.

